

سبک رابطه



از دخالت و حمایت بی مورد خانواده‌ها تا دنیای افسار گسیخته شبکه‌های اجتماعی

سقف‌های مشترکی که با تبر مجازی ترَک می‌خورد

■ مرضیه بامیری

چه شد که طلاق مثل آب خوردن شد؟ چه شد که حالا تقی به توقی نخورده و هنوز مهر عقدنامه‌ها پشنان خشک نشده است سر از محضر طلاق در می آورند؟ شاید یکی از دلایل ر یختن قیج طلاق باشد. حالا خانواده‌ها سختگیری کمتری دارند و هر وقت فرزندشان اراده کند جدا شود به بهانه حمایت او را در آغوش می گیرند و

■ مهریه‌ای که مهر و محبت را برده است

قبلاً مهریه را به رسم پیشکش هدیه به عروس می دادند. مرد با رضایت می‌داد و زن هم راضی بود، ولی حالا ازدواج‌ها رسماً یک معامله است.

خانواده‌ها وقتی با هزار و یک تشریفات سر سفره بله برون می‌نشینند هزار و یکی اما و اگر پیش پای پسر می‌گذارند و برای بخت‌گشایی دخترشان مبلغی گزاف طلب می‌کنند. گویی دارند او را می‌فروشند.

مهریه در سال‌های اخیر یکی از مهم‌ترین دلایل اختلاف زوجین و در نهایت رسیدن به مرحله طلاق است. بعضی‌ها مهر طلب می‌کنند و اصرار به ادامه زندگی خوش و خرمشان دارند، ولی وقتی اعتماد سست شد و بنده عاقله و احترام گسست دیگر چه زندگی مشترکی؟!

■ آزادی‌هایی که زن را به بند کشیده است

نظری به فمینیسم آمد و گفت زن‌ها باید آزاد باشند. آزادی می‌خواهند. می‌خواستند، ولی آنچه می‌خواستند مشتئی آزادی کذب بود که به اسم آزادی بیشتر در بند اسارت مردان درمی‌آمدند.

آنها می‌خواستند حقوق زن و مرد برابر باشد. بعضی حقوق بجا بود و برگرفته از شخصیت برجسته انسانی یک زن، ولی بعضی خواسته‌ها آنها را هر روز از دایره خانواده دور کرد.

قصه زندگی

■ حسین گل محمدی

قدیمی‌ها می‌گفتند دختر با رخت سپید به خانه بخت می‌رود و با کفن سپید به خانه ابدی! خیلی‌ها شوهرشان را ندیده سر سفره عقد می‌نشستند و تازه فرصت علاقه‌مندی می‌یافتند.

تازه اگر خوش‌شانس بودند و از او خوششان می‌آمد. کمی جلوتر اوضاع بهتر شد. پسر‌ها توانستند دختر‌ها را یک نظر ببینند و یک دل نه صد دل عاشق بشوند. گواهِش همین بچه‌های دهه پنجاهی و شصتی که با حق انتخاب بیشتری مزدوج شدند و عاقبت اکثرشان به خیر شد. بعضی‌ها عاشق پادسار‌ها و بسیجی‌هایی شدند که جلوی چشم اهالی محل راهی جبهه می‌شدند. یک‌طرف ماجرا شهادت بود و فکر اسارت، ولی آن شخصیت انقدر محبوب بود که دختر‌ها دل در گرو عشق می‌دادند و خیلی‌هاشان مادام را از زیر آب و قرآن به مقصد میدان جنگ، بدرقه می‌کردند و برای دوباره آمدنش «وان یکاد» می‌خواندند.

همه چیز با صداقت آغاز می‌شد. فرهنگ‌ها به هم شبیه بود و معیار‌ها برای انتخاب معین. هر کس آن معیار‌ها را داشت، می‌توانست به راحتی جفت و جیرانش را بیابد و دلش را اسگ قالب کند.

همه عاشق‌های خالصه می‌شد در چند خط نامه و تماسی که در بر ده دیر از خط مقدم می‌گرفتند. وقتی هم که شهید شدند، زن‌ها عاشق ماندند و یادگاری‌های همسرانشان را پرورش و عشق را در وجود فرزندانشان متبلور ساختند، ولی کم‌کم اوضاع فرق کرد. آشنایی‌ها مدلش عوض و دیدار‌ها راحت‌تر شد. تازه سیستم دیال آپ اینترنت مد شده بود و با آن صدای دیرلی مدتی طول می‌کشید تا کانکت شود. همه عاشق چت‌روم بودند و چیزی شبیه فضا‌های مجازی امروزی بود که می‌شد بدون دیدن کسی عاشق شد و ساعت‌ها با یک هویت نامعلوم نشست و با مخاطب روبرو ره گفتگو کرد و به داستان سربایی پرداخت. خیلی‌ها گول خوردند و دل خیلی‌ها در این عشق‌های

مجازی شکست و کلاه خیلی‌ها برداشته شد، ولی خب این هم یک مدل آشنایی بود. به جای نشستن در پارک و سینما پشت میزشان می‌نشستند و ساعت‌ها از علایق هم می‌گفتند و این گونه هم را می‌شناختند. کم‌کم اوضاع اینترنت بهتر شد، پایش در خانه‌ها باز و تعداد قربانی‌هایش بیشتر شد. شبکه‌های اجتماعی یکی‌یکی به میدان آمدند و قدرت خود را محک زدند. بعضی‌ها بد اقبال بودند و خط خوردند و بعضی ماندند و پادشاهی کردند. خیلی از این شبکه‌ها جایگزین مراسم خواستگاری و آشنایی پیش از آن شد. جوان‌ها یکدیگر را می‌دیدند و هر چه لازم بود می‌دوختند و می‌پریدند و مراسم را فقط صرف احترام به رسوم اجرا می‌کردند. این شیوه اوایل جذاب بود، برخورد با جنس مخالف آن هم در مکانی که هیچ کس نبود برای هر دو جذاب بود. عکس‌های شخصی می‌توانست برای شناخت کارگشا باشد و مادر‌ها مجبور نباشند مثل فیلم فارسی‌ها به خانه دختر بروند تا از موی بلند و ابروی کمند برای پسرشان با بُ و تاب تعریف کنند.



وقتی دسترس سی به جذابیت‌های یک زن آسان شد، ازدواج هم رنگ دیگری گرفت و حتی معیار‌ها هم عوض شد. چشم و گوش دختر و پسر‌ها باز شد. کمی خوب بود. تا آنجا که دنیای مخالف را می‌شناختند و برای برخورد با آن آماده می‌شدند، ولی بیش از آن موجب شد تا توقع خانواده‌ها بالا برود و اتفاقات بعدی رخ دهد. از همان موقع چشم و هم‌چشمی آغاز شد و هر کسی خودش را با دختر‌های آن سر دنیا مقایسه می‌کرد و کم‌کم فرهنگ عروسی و ازدواج و... دستخوش تغییرات جدی شد. کم‌کم تفاهم شد علت اصلی زندگی و طلاق کم‌کم موقع چشم و هم‌چشمی آغاز شد و دختر‌ها راحت‌تر گفتند ما طلاق می‌خواهیم. خانواده‌ها موجب بی‌ابرویی می‌دانشند، ولی در بسیاری موارد از دخترشان حمایت می‌کردند و سلامت جسم و روح او را مهم‌تر از آبرو می‌دانستند. کم‌کم آمار جدایی‌ها فزونی یافت و آمار دادند از هر چهار ازدواج یکی به طلاق می‌انجامد. دختر بروند تا از موی بلند و ابروی کمند برای پسرشان با مطلق‌های بود که در جامعه تعدادشان بالاتر می‌رفت

نظریه فمینیسمم آمد و گفت زن‌ها باید آزاد باشند. آزادی می‌خواهند. می‌خواستند، ولی آنچه می‌خواستند مشتئی آزادی کذب بود که به اسم آزادی بیشتر در بند اسارت مردان درمی‌آمدند. آنها می‌خواستند حقوق زن و مرد برابر باشد. بعضی حقوق بجا بود و برگرفته از شخصیت برجسته انسانی یک زن، ولی بعضی خواسته‌ها آنها را هر روز از دایره خانواده دور کرد

بیش از حد خانواده‌ها در زندگی مشترک بچه‌هاست. به بهانه علاقه و توجه به سرنوشت آنها، محق می‌شوند هر وقت خواستند با هر لحنی در حریم زندگی‌شان پا بگذارند و دخالت کنند. دلسوزی‌ها تا حدی اسمش مراقبت و علاقه است. شور آن که در بیاید اسمش دخالت می‌شود و تیشه می‌زند به ریشه زندگی دو جوان که قسم خورده‌اند کنار هم زیر یک سقف زندگی کنند.

هر جا خواستند سرک کشیدند و کم‌کم سلیقه‌هایشان سخت شد. دیگر به همسرانشان راضی نشدند و صورتی بی‌چروک و اندامی بی‌نقص طلب کردند.

بعضی مردها هم آنقدر با دنیای زن‌ها یکی شدند که مثل زن‌ها لباس پوشیدند و مثل دختر‌های جوان زیر آبرو برداشتند.

وقتی مرد و زن‌ها شبیه هم هستند، برای هم دافعه دارند به جای جاذبه، به کدام شکفتی یکدیگر دل ببندند و پشت چشم برای کدام اخم مردانه نازک کنند؟ این روز‌ها طلاق زیاد است چون اماکن رفع نیاز‌ها آدم‌ها از خانه‌شان به تمام صفحات مجازی گسترش یافته است.

چطور می‌شود به چنین بند نازکی دل بست و به این دیوار سست تکیه کرد؟

این روز‌ها تبر مجازی به جان زوجین افتاده و سقف‌های مشترک را یکی پس از دیگری می‌شکافد. در بنجیم قافیه را باخته و بند را آب داده‌ایم.

تا دیر نشده است باید فکری به حال این روابط بیمار کنیم و به بجای تجویز جدایی، آنها را مرم‌ه‌گذاریم. نمی‌دانم شاید یک عزم ملی می‌خواهد خانواده‌ها دوباره سختگیر شوند. قانون برای جدایی‌ها سنگ تراشی کند یا شاید...

آنچه گفته شد شاید دلیلی بر طلاق باشد اما بی‌تدرد تماش نیست.



قدیمی‌ها می‌گفتند دختر بار رخت سپید به خانه بخت می‌رود و با کفن سپید به خانه ابدی! خیلی‌ها شوهرشان را ندیده سر سفره عقد می‌نشستند و تازه فرصت علاقه‌مندی می‌یافتند. کمی جلوتر اوضاع بهتر شد. پسر‌ها توانستند دختر‌ها را یک نظر ببینند و یک دل نه صد دل عاشق بشوند. گواهِش همین بچه‌های دهه پنجاهی و شصتی که با حق انتخاب بیشتری مزدوج شدند و عاقبت اکثرشان به خیر شد

و دشواری زندگی‌شان به دلیل تنهایی بیشتر می‌شد و علت طلاق هم بستگی به فرهنگ خانواده‌ها فرق می‌کرد. یکی برای رفتن به خارج از کشور و شرط ادامه تحصیل جدا می‌شد و یکی برای اعتیاد و خیانت همسر‌ش. یکی هم خودش را به آب و آتش می‌زد تا از شر دنیای مرده‌سالارانه خلاص شود و از کتک‌خوردن‌های مدام ره‌ایی یابد. علت‌ها بسیار بود برای جدایی که همگی زیر چتر عدم تفاهم جاخوش می‌کردند و رنگ روشنفکری به خود می‌گرفتند. ولی با همه این تفاسیر طلاق در جامعه منفور بود و اسمش رعشه به جان‌ها می‌انداخت. کسی اگر مطلقه بود پنهان می‌کرد و تا می‌شد حلقه روی انگشتانش می‌گذاشت، تا اینکه رسیدیم به شرایط چند سال اخیر و این روز‌ها که طلاق، شوربختانه، قبیض ریخته و عادی‌شده و شاهد کثرت طلاق‌های توافقی هستیم. آیا هنوز هم فرصت برای بازگشت به آن روز‌های زلال و باصفا، آن ازدواج‌ها و زندگی‌های عاشقانه و صادفانه هست؟



سبک مراقبت



موانعی که جلوی کامل شدن دین را می‌گیرد

سنت حسنه ازدواج در گیرودار اما و اگر‌ها

■ مهدی مهاجر

همیشه به ما گفته‌اند ازدواج نیمی از دین است و ما همیشه به عروس و داماد‌ها برای تکمیل شدن دین‌شان تبریک گفته‌ایم که سنت حسنه پیامبر(ص) را بجا آورده‌اند، ولی چرا دین با تشکیل زندگی کامل می‌شود؟ چون بله گفتن به یک شخص و یکی شدن دنیای جسم و روحشان آبی می‌شود روی آتش خیلی از دردها، اما چرا این روز‌ها ازدواج با چالش‌های بسیار مواجه شده است و در بسیاری موارد منتهی به طلاق می‌شود.

می‌سازند و به نداری خو گرفته‌اند، ولی از یک جایی به بعد آنقدر زندگی فشار‌هایش سنگین می‌شود، آنقدر سبلی‌هایش بی‌رحمانه است که آدم‌ها ترجیح می‌دهند به خانه پدری بازگردند و لاقال خیالشان از سیرشدن شکمشان آسوده باشد.

اگر پولشان به پول کرایه خانه نرسید لاقال تنهایی سقفی روی سرشان باشد. حکایت این روز‌های زوج‌ها که با فقر و نداری دست و پنجه نرم می‌کنند حکایت تلخ و غریبی است. آنها عشق را قربانی می‌کنند و در مسلخ زندگی تنها می‌مانند. خدا می‌داند این روز‌ها چند خانه و کاشانه از هم پاشیده است.

قدیمی‌ها می‌گفتند خطبه طلاق که جاری می‌شود عرش خدا می‌لرزد. هر کسی هر کاری که از دستش برمی‌آمد، می‌کرد تا بتیان یک خانواده نباشد.

بزرگ‌تر‌ها ریش سفیدی می‌کردند. والدین فرزندانشان را نصیحت می‌کردند تا سر زندگی‌شان برگردند.

او را از تنگ جدایی و تنهایی بعدش می‌ترساندند. ولی حالا چه؟

زوج‌ها بعد از حکم طلاشان جشن می‌گیرند و شادی این آزادی را با دوستانشان تقسیم می‌کنند. هیچ وقت نفهمیدم جشن طلاق از کجاسر و کلاهش در فرهنگ خانواده ایرانی پیدا شد؟!

وقتی شرایط زندگی مجردی آسان تر است و مسئولیت‌ها کمتر، کسی تن به ازدواج نمی‌دهد و اگر هم تحت تأثیر احساسات جوانی زیر بار این مسئولیت برود، بعد از کمی پشیمان می‌شود و عطایش را به لقایش می‌بخشد.

زندگی مشترک کار می‌خواهد عار می‌خواهد، تأمین نیاز‌های اولیه می‌خواهد. وقتی نیست آدم‌ها در تنهایی خودشان غوطه می‌خورند.

ولی تمام این عوامل حرف اما و اگر است. شاید اقلیت پرورنده‌ها چنین مشکلاتی پیش‌رویشان باشد.

چیزی که آمار جدایی را این روز‌ها گسترش داده تحولی است که در افکار آدم‌ها رخ داده و نه در افعالشان. آنها خودخواه شده‌اند و قدرت سازگاری با محیط در درونشان به شد کاهش یافته است.

آدم‌ها نمی‌توانند از خودگذشتگی کنند. همین که سر یک سفره نشستند، انتظار دارند زندگی برایشان گل و بلبل شود و هر آنچه خانه پدرشان آرزو داشته‌اند اینجا یک شبه مهیا شود. آدم‌های الان کم طاقت شده‌اند. عجل‌و نمی‌توانند برای رسیدن به خواسته‌ها و اهدافشان صبر کنند. می‌خواهند یک شبه ره ساله طی کنند.

زوجین قرار است آینه جمال هم باشند، بی‌کم‌وکاست معایب هم را گوشزد کنند و در جهت رسیدن به کمال کنار هم باشند، ولی خیلی‌های‌شان این روز‌ها مشت‌عیب و نقص از یکدیگر در جیبشان می‌گذارند تا هر کجا در مقابل دیگری کم آورند برای دفاع از خودشان حرف‌ها را توی سر مقابل بگویند. آدم‌های این دوره تحمل ندارند سکوت کنند تا خشم طرف مقابل‌شان فرو بنشیند. تا یکی خسته از بیراموش سخن به اعتراض می‌راند آن یکی صدایش را بلندتر می‌کند و می‌گوید، حق نداری سرم فریاد بگشی. این روز‌ها بیش از هر وقتی نیاز داریم زندگی کردن را بلد شویم.

یاد بگیریم زندگی مشترک میدان جنگ نیست که بخواهی طرف مقابلت را از تب و تاب ببندازی.

باید مدارا کنیم و گاهی ببخشیم. قهر و لوس بازی‌های بچگانه را کنار بگذاریم و دو دستی بچسبیم به زندگی زیر یک سقف و اول از همه دیوار اعتماد را بچینیم.



چیزی که آمار جدایی را این روز‌ها گسترش داده تحولی است که در افکار آدم‌ها رخ داده و آنها قدرت سازگاری با محیط در درونشان به شدت کاهش یافته است. نمی‌توانند از خودگذشتگی کنند. همین که سر یک سفره نشستند، انتظار دارند زندگی برایشان گل و بلبل شود و هر آنچه خانه پدرشان آرزو داشته‌اند اینجا یک شبه مهیا شود. آدم‌های الان کم طاقت شده‌اند و عجل‌و نمی‌توانند برای رسیدن به خواسته‌ها و اهدافشان صبر کنند. می‌خواهند یک شبه ره ساله طی کنند